

در برابر دو بربریت

شبان گاه جمعه سیزده نوامبر، بربریت دست به قتل عام می زند. در خیابان ها، کافه ها، رستوران ها و در یک تالار موسیقی در مرکز شهر پاریس. دولت فرانسه، این ژاندارم نظم سرمایه داری جهانی، اعلان جنگ به تروریسم می کند. اکنون فرای هم بستگی با مردمان آسیب دیده ی کشتار جمعی در پاریس و جهان و محکوم کردن بربریت ضد بشری از هر سو و به هر شکل، چه می توان گفت؟ و چه باید کرد؟

امروزه دنیای ما در برابر دو شر قرار دارد: یکی توحش جهادگرایی اسلامی و دیگری سلطه گری قدرت های بزرگ خادم سرمایه داری جهانی. این دو هم سان نیستند، مساوی و مشابه نیستند، هم سطح نیستند، اما به واقع دو گونه بربریت در مقیاس خود هستند. گاه متحدند و گاه متخاصم. گاه هم دیگر را تغذیه می کنند و گاه به جان هم می افتند. هر یک کمک به رشد و گسترش نظامی گری و سلطه گری دیگر در ابعادی منطقه ای و جهانی می کند. هر یک از وجود دیگری و مبارزه با او برای حفظ سیستم خود بهره می گیرد. هر یک با دامن زدن به «جنگ تمدن ها» - جنگ حقیقی قدرت های سلطه گر برای حفظ بقای خود - نیاز حیاتی به دیگری چون "دشمن هویت خود" دارد.

کشتار مردم در پاریس بخشی کوچک از توحشی است که جهادگرایان اسلامی، با استقرار دولتی به نام خلافت اسلامی (داعش) در بخشی از دو کشور سوریه و عراق، در منطقه و دیگر نقاط جهان اعمال می کنند. از آن جمله است، تصفیه قومی و نژادی نسبت به ایزدی ها و پیروان دیگر ادیان و مذاهب با تخریب کلیساها و مساجد آن ها و نسبت به کردها و دیگر ملیت ها؛ خرید و فروش اطفال و زنان؛ بردگی جنسی؛ گردن زدن "کافران"؛ نابود کردن آثار باستانی؛ قتل و غارت، سازماندهی عملیات تروریستی و بمب گذاری در اروپا، خاورمیانه، خاور نزدیک، شمال آفریقا، در محل تجمع مردم، در تظاهرات، در قطار و مترو و در آسمان با منفجر کردن هواپیما...

در ادامه ی روند تاریخی ای که به پیدایش، رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در بخشی از جهان از نیمه ی دوم سده ی بیستم می انجامد، که پدیدار جمهوری اسلامی و استقرار آن در ایران با انقلاب ۵۷ یکی از زمان های مهم و تعیین کننده ی این روند به شمار می آید و هم زمان با فروپاشی دو آلترناتیو سیاسی و ایدئولوژیکی جهانی یعنی سوسیالیسم واقع موجود و ناسیونالیسم لائیک جهان سومی، بربریتی در کشورهای موسوم به اسلامی تحت دیکتاتوری های وابسته به غرب شکل می گیرد که می توان آن را فاشیسم اسلامی نامید. بانیان جهادگرایی اسلامی را ابتدا باید در جمهوری اسلامی ایران نشان داد که از روز نخست استقرار حکومت شیعی و بنیادگرا، صدور انقلاب اسلامی را به جهانیان از زبان رهبر مرتجع خود خمینی وعده می دهد و در این راه دست به تدارک و سازماندهی نظامی، تسلیحاتی و تروریستی در ابعادی منطقه ای و جهانی می زند.

جهادگرایان اسلامی، در پی حمله ی نظامی قدرت های بزرگ به عراق و برافتادن رژیم دیکتاتوری صدام حسین و سپس با قیام مردم سوریه علیه رژیم دیکتاتوری حافظ اسد و آغاز جنگ داخلی در این کشور، با درس گیری از نمونه هایی پیشین هم سنخ خود چون القاعده که از کشور و حکومتی مستقل برای جهاد بی بهره بود، این بار، با سازماندهی سیاسی، نظامی و اقتصادی خود، با تسلط بر سرزمین های سنی نشین هم مرز عراق و سوریه و در

بستر مساعد نارضایتی عمومی مردم سنی مذهب از حکومت های مرکزی، موفق به ایجاد دولتی کامل با منابع نفتی، گازی و زیرزمینی سرشار می شود.

داعش، چون دیگر فرقه های بنیادگرای اسلامی در جهان، عامل سرسپرده، ساخته و پرداخته ی غرب نیست. اگر چه، از جمله در زمان اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی، ایالات متحده از طریق سازمان سیا کمک به شکل گیری بنیادگرایی - در این جا القاعده و به منظور مقابله با شوروی - کرده است و می کند. هر پدیدار اجتماعی ریشه در درون جامعه ای دارد که از آن می روید. داعش ریشه در شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از فروپاشی یا افول دو رژیم دیکتاتوری بعثی دارد. ریشه در عراقی دارد که حاکمیت شیعی آن امروز بخش سنی مذهب کشور را تحت سلطه، سرکوب و تبعیض قرار می دهد. ریشه در فروپاشی ارتشی دارد که بخشی از فرماندهان فراری آن پس از جنگ عراق به سازماندهی و تقویت نظامی داعشیان روی آوردند. ریشه در اوضاع جنگ داخلی در سوریه ای دارد که دیکتاتوری حافظ اسد با بمباران (حتا شیمیایی) شهرها و کشتار جمعی، به ویژه علیه نیروهای دموکرات جامعه - با پشتیبانی ایران، روسیه و چین - از یکسو این نیروها را تضعیف می کند و از سوی دیگر بخش هایی از مردم و مبارزان این سرزمین را به دامان گروه های بنیادگرای اسلامی سوق می دهد و از آن برای مشروعیت بخشیدن به خود در مقابل خطر تروریسم استفاده می برد.

رشد و گسترش داعش محصول تضادها، صف بندی ها و بازی های تاکتیکی گوناگون و پیچیده در منطقه ای است که قدرت های مختلف آن چون عراق، سوریه، ترکیه، ایران، عربستان سعودی، امارات، حزب الاله لبنان، حماس و اسرائیل از یکسو و قدرت های جهانی چون آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلیس... از سوی دیگر در رقابت با هم برای دفاع از منافع استراتژیکی خود و یا برای احراز سرکردگی، در کنار یا در برابر هم قرار می گیرند. از جمله می توان اشاره کرد به کمک های مستقیم یا غیر مستقیم عربستان سعودی و متحدینش به داعش در مقابله با سیادت طلبی جمهوری اسلامی ایران در منطقه، به هم دستی آشکار و نهان رژیم ترکیه با داعشیان در مقابله با رشد جنبش دموکراتیک و آزادی خواهانه خلق کرد در ترکیه و سوریه و یا به دخالت گری سیاسی و نظامی ایران در سوریه در پشتیبانی کاملش از قصاب مردم این کشور.

در کشورهای سرمایه داری غربی، رشد جهادگرایی اسلامی از جمله ریشه در شرایط اجتماعی و اقتصادی آن ها دارد. در این کشورها، از جمله در فرانسه، راسیسم ضدخارجی از یکسو و اسلامیسیم ضدغربی از سوی دیگر قرینه ی یکدیگر اند. این دو یکدیگر را تقویت و تغذیه می کنند. بخشی از نیروهای انسانی بنیادگرایی و جهادگرایی اسلامی را امروز، پسران و دختران جوانی تشکیل می دهند که در حاشیه جامعه، در محله های محروم در حومه های پایتخت ها و شهرهای بزرگ کشورهای سرمایه داری، از ریشه کنده و از جامعه رانده شده اند. پیدایش و رشد بنیادگرایی در میان بخشی از جوانان برخاسته از خانواده های اسلامی، ریشه به طور عمده در سیاست های ضدخارجی و حذف دارد. ریشه در ناتوانی و حتا ناکامی لائیسیتیه (از جمله در فرانسه ی لائیک) در ایجاد یک زندگانی مشترک در همزیستی پلورالیستی غیر دینی دارد. ریشه در ناتوانی دموکراسی نمایندگی - دموکراسی واقعی موجود در رژیم سرمایه داری - در جلب جوانان حومه به مشارکت اجتماعی و دخالت گری در امور شهر و جامعه دارد. ریشه در سیاست های حذف و طرد جمعیت های مهاجر در مناسبات سرمایه داری دارد. برای بخش بزرگی از این جوانان، امید به زندگی شایسته، هم راه با آموزش، کار، منزلت انسانی و شناسایی اجتماعی وجود ندارد. یک تحقیقات میدانی در مورد ۴۰۰ اسلام گرای فعال در آلمان نشان داده است که از میان آن ها، اکثریتی که به جهادیسیم روی آورده اند از حاشیه نشینان جامعه اند. تنها ۱۲% شاغل اند. اکثریتی بزرگ از پایین ترین درآمد برخوردارند. تنها ۲% آموزش عالی و ۶% آموزش حرفه ای دیده اند. یک سوم افراد در رابطه با سرقت و تبهکاری به جرم های کوچک محکوم شده اند. والدین ۲۳% از این جوانان پیرو اسلامی بنیادگرا هستند. (۱)

جهادگرایی، افراط‌گرایی راست با نقاب‌های مذهبی است. فاشیسمی مذهبی و جهان‌رواست که در آن به جای "نژاد"، "کافر" می‌نشیند. در این فاشیسم، توتالیتاریسم دینی، پاک‌سازی دینی و اتئیکی، مردسالاری، خشونت و کشتار جمعی، در بیان و توجیهی مذهبی، جوهر و ذات سیستم را تشکیل می‌دهند.

توسعه‌ی بنیادگرایی اسلامی، در همه جا، گواهی انکارناپذیر بر شکست جنگ‌افروزی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری علیه تروریسم است. این قدرت‌ها، از طریق جنگ و تجاوز به مناطق مختلف جهان، بنیادگرایی را نه تنها از میان نمی‌برند بلکه تکثیر می‌کنند. نظم سرمایه‌داری جهانی، به ویژه در شکل فعال مایشاً کنونی‌اش، نمی‌تواند بدیلی یا راه‌چاره‌ای در مقابله با جهادگرایی و بنیادگرایی اسلامی باشد. زیرا که خود سلطه‌گر، کارگزار و سازمان‌دهنده بی‌عدالتی، نابرابری، استثمار، انباشت ثروت نزد اقلیتی کوچک و توسعه فقر نزد اکثریتی عظیم در جهان است. در نظم جهانی کنونی، ۱۰٪ جمعیت کره زمین ۸۶٪ منابع در جهان و ۱٪ جمعیت جهانی ۴۶٪ همین منابع را در تصاحب خود دارند. این نظم خشن نابرابرانه، به ویژه در زمانی که چون امروز با بحران بزرگ ساختاری و اقتصادی مواجه شود، چون نمونه‌های گذشته‌ی آن در سده‌ی بیستم که فاجعه‌آفرین بودند، زمینه‌ساز فاشیسم از هر نوع آن، چه مذهبی یا غیر مذهبی، می‌شود.

امروزه، در تغییر وضع موجود برای جهانی دگر و غیر سرمایه‌داری، جنبش‌های اجتماعی در گستره گیتی در حال شکل‌گیری‌اند. این جنبش‌ها برای مشارکت شهروندان جهان در تعیین سرنوشت خود بدون سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ اقتصادی و دولتی، تلاش می‌ورزند. چپ سوسیالیستی / کمونیستی، چپ‌رهایمی خواه، در گسست از "چپی" که امروزه مدیریت امور سرمایه‌داری را بر عهده گرفته است، به منزله‌ی نیرویی ضد سیستمی، همراه و هم‌سو با جنبش‌های تغییردهنده اجتماعی، علیه نظم جهانی نئولیبرالی و سرمایه‌داری مبارزه می‌کند. مبارزه‌ی این چپ با توحش جهادگرایی دینی - اسلامی جدا از مبارزه با سلطه‌گری سرمایه‌داری نیست. در مبارزه با این دو بربریت است که چپ رادیکال و انقلابی ایران نیز می‌بایست اندیشد و عمل کند، در روند مبارزه‌ی تاریخی‌اش برای دموکراسی و سوسیالیسم با گذر از مسیر براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران.